

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

راه‌هاي شناسايي کالاي مثلي و قيمی

ملاحظه فرمودید که در بحث تعریف مثلي و قيمی، چهار طریق ممکن است، و غیر از این چهار طریق، طریق دیگری نیست. این مطلب مهمی است که از ابتدا بدانیم برای تعریف مثلي و قيمی باید یکی از این چهار طریق را انتخاب کنیم: راه اول: این است که همچون قدما یکی از تعاریف را انتخاب کنیم مثل تعریف مشهور که «المثلي ما تساوت اجزاءه في القيمة» یا تعاریف دیگر که شاید مجموعاً هشت تا تعریف در کلمات فقیهان باشد. فقیه برای مثلي و قيمی یکی از این تعاریف را انتخاب کند و همان را ضابطه قرار بدهد و بگوید چه چیز مثلي و چه چیز قيمی است؟ راه دوم: برداشتی است که از کلمات شیخ انصاری (اعلي الله مقامه الشریف) داریم. ایشان می‌گویند: تمام تعاریف قوم مخدوش و مواجه با اشکال است پس باید به اجماع پناه ببریم، چون لفظ مثلي یا قيمی در آیه یا روایتی وارد نشده، بگوئیم اجماع قائم است بر اینکه «المثلي يضمن بالمثل و القيمی يضمن بالقيمة» آن وقت برویم سراغ همین فقها و مجتهدین؛ آن موردی که اجماع بر مثلي دارند فیهما، موردی که اجماع دارند بر اینکه قيمی است آن هم فیهما، در مورد اختلاف که موارد زیادی است رجوع به اصل کنیم و اینکه آن اصل چیست را بعداً خواهیم گفت. راه سوم: این است که مرحوم نائینی می‌فرماید اگر چه در این تعاریف اختلاف وجود دارد اما يك قدر متیقن وجود دارد! در جایی که این قیود اربعه باشد به طور مسلم مثلي است و در غیر این قدر متیقن سراغ اصل می‌رویم. راه چهارم: راهی است که امام (رضوان الله علیه) و مرحوم آقای خوئی (قدس سره) و ... طی کردند که برای مثلي و قيمی به سراغ عرف برویم، عرف به چه چیز مثلي و به چه چیز قيمی می‌گویند؟ پس يك فقیه اول باید بپذیرد که غیر از این چهار راه، راه دیگری نیست، یا باید تعریف کنیم، یا بگوئیم تعریف ندارد و به سراغ موارد اجماع برویم، یا به سراغ قدر متیقن برویم، یا موارد اجماع و قدر متیقن را هم معتبر ندانیم و به عرف مراجعه کنیم.

نقد و بررسی راه‌هاي چهارگانه شناسايي کالاي مثلي و قيمی

نقد راه اول: اولاً ملاحظه فرمودید که تمام این تعاریف گرفتار اشکال است یعنی یا جامع افراد نیست یا مانع اغیار نیست! اطراد و انعکاس، در این تعاریف نیست. و ثانیاً این تعاریف، اگر فقها در مقام بیان يك اصطلاح خاص باشند و بخواهند يك اصطلاح شرعی یا فقهی را ذکر کنند، باید بر طبق همین اصطلاح پیش برویم، يك اجماعی هست «المثلي يضمن بالمثل» اگر گفتیم همین‌هایی که اجماع دارند بر اینکه «المثلي يضمن بالمثل» برای مثلي هم يك اصطلاح خاص دارند، یعنی بر طبق همان اصطلاح می‌گویند المثلي يضمن بالمثل، آن وقت باید دنبال کشف اصطلاح باشیم، این نکته‌ی دقیقی است که اگر اجماع بیاید معقدش این است که «المثلي يضمن بالمثل»، اگر گفتیم این «المثلي» در معقد اجماع نظر دارد به آن مثلي مورد اصطلاح خودشان یعنی همان را می‌گویند «يضمن بالمثل» آن وقت فقیه چاره‌ای ندارد که بیاید آن اصطلاح چیست؟ اما، اگر گفتیم آنچه در معقد اجماع

آمده «المثلي» نظر به مثلي اصطلاح خودشان ندارد و آنچه که در مقام تعريف هستند به عنوان بيان اصطلاح نيست بلکه به عنوان بيان ما هو المناط عند العرف است، يعني اگر شيخ طوسي، ابن زهره و ديگران مثلي را تعريف کردند «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» مي خواهند بگويند ما در عرف کنکاش کرديم و عرف به چيزي که اين ملاک را داشته باشد مثلي مي گويند و اين دسته از فقيهان نمي خواهند اصطلاح خاص براي ما ذکر کنند، و ظاهر تعاريف هم همين است. چون اين تعاريف، تعاريف حقيقيه نيست در مقام بيان يك اصطلاح شرعي و فقهي خاص نيست بلکه در مقام بيان «ما هو الملاک عند العرف» بوده و مي خواهد همان ملاک عند العرف را براي ما بيان کند.

اشکال: اين مطلب از اولي که يك محققي وارد اين بحث مثلي و قيمي مي شود به ذهنش اين اشکال مي آيد که مگر بيان مصداق شأن فقيه است؟ جواب: در اينجا نمي خواهيم بيان مصداق کنيم بلکه به بيان ضابطه را مي پردازيم. فقيه در اينجا ضابطه ارائه مي دهد و فقيه مي گويد «المثلي ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» اما آيا اين شئي «تساوت اجزاء من حيث القيمة» در عالم خارج هست يا نيست؟ فقيه کاري با اين ندارد. پس نمي خواهد در مصداق دخالت کند، مي خواهد ضابطه ي عرفي را از دل عرف بيرون بياورد و بيان کند. بالآخره فقيه هم به عنوان أحد من العرف مي تواند اين ضابطه ي عرفي را در بياورد و ما براي اين نظاير ديگري هم در فقه داريم، اجمالاً مي دانم نظاير ديگري هم هست که فقيهان تعاريفي کردند و ملاک ها و ضوابطي دادند و بعد آنجا خودشان هم تصريح مي کنند اين عنوان اصطلاح خاص فقهي را ندارد. مثلاً براي بيع تعاريف مختلفي وجود دارد، «مبادلة مال بمال» يا «تمليك عين بمال» که اصطلاح خاص فقهي نيست. در مورد تعريف مثلي و قيمي هم همينطور است. پس تقريباً روشن است که فقه در اينجا اصطلاح خاصي ندارند، آنچه که در معقد اجماع هم آمده مبتني بر يك اصطلاح خاص بر مثلي و قيمي نيست، بلکه مي خواهند ضابطه ي عند العرف را به دست آورند. پس اين تعاريف مشهور را بايد کنار بگذاريم و به عرف مراجعه کرده و ببينيم چه ضابطه ي را مي توانيم به دست بياوريم يا در هر موردی در زمان خودش به عرف مراجعه کنيم که آيا عرف اين را مثلي مي داند يا قيمي؟ به نظر ما مثلي و قيمي اصطلاح خاص فقهي و شرعي ندارد و به همين جهت دست محقق و فقيه را نمي بندد، اگر گفتيم يك اصطلاح خاص است، آنچه که در معقد اجماع هم آمده نظر به همين اصطلاح خاص دارد.

اگر کسي گفت در اجماع و معقد اجماع آمده «المثلي يضمن بالمثل و القيمي بالقيمة» اين المثلي در معقد اجماع نظر دارد به اصطلاح خاص مثلي، در اين صورت دست فقيه بسته مي شود، مخصوصاً آن فقيهي که اجماع را قبول مي کند. شيخ انصاري مي فرمايد هم بر کبري اجماع اقامه شده که «المثلي يضمن بالمثل» و هم در مصاديق در بعضي از موارد اجماع داريم «هذا مثلي» در بعضي موارد اجماع داريم «هذا قيمي» موارد ديگري هم هست که اختلاف است، لذا هم اجماع بر کبراست و هم اجماع بر صغرا، که حالا اين را بحث مي کنيم که درست است يا نه؟ از اين چهار راه، راه اول را بايد کنار گذاشت، يعني فقيه در زمان ما نبايد وقت خودش را صرف کند بر اينکه اين تعاريف مثلي چيست؟ ايا مانع اغيار و جامع افراد هست؟ جنس و فصل آن چيست؟ اصلاً نبايد از اينها بحث کرد. نقد راه دوم: مرحوم محقق اصفهاني در حاشيه ي مکاسب جلد يك صفحه 356 چند اشکال بر راه شيخ انصاري کرده؛ اول اينکه مي فرمايد «لا نظنّ بأنّه بهذا العنوان أخذوه من المعصوم» مي فرمايد ما نمي توانيم بپذيريم که عين همين عنوان را مجمعين از معصوم (عليه السلام) گرفتند، بگوئيم معصوم (عليه السلام) فرموده «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» يعني اين کبرا با اين تعبير و با اين لفظ و مفهوم را نمي توان پذيرفت که از معصوم (عليه السلام) است، در توضيح اين قسمت کلام اصفهاني مي توان گفت شبيه يك مطلبي است که شيخ انصاري در قاعده ي «ما يضمن بصحيحه يضمن بفاسده» مي فرمود که اين قاعده يك قاعده ي اصطلاحيه است يعني ملاحظه کرديم که فقه در بيع صحيح گفتند ضمان هست و در فاسدش هم ضمان است، در هبه ي صحيحه غير معوضه ضمان نيست و در فاسدش هم ضمان نيست، موارد متعدد را ملاحظه کرده و اصطلاحيه گفتند «ما يضمن بصحيحه يضمن بفاسده» و الا خود اين کبرا يك روايتي و يك آيه ي ندارد.

در اينجا هم همينطور؛ فقيهان ديدند گندم مثلي است و ضمانش به مثل است، جو مثلي است و ضمانش به مثلش است، ثوب قيمي است ضمانش به قيمت است، موارد را که ديدند حکم کردند «المثلي يضمن بالمثل» و الا اين کبرا از معصوم (عليه

السلام) و اینکه کاشف از قول معصوم باشد نیست. دوم اینکه شیخ انصاری می‌فرماید همین مجمعی می‌گویند در بعضی از موارد اجماع داریم گندم مثلی است، در برخی موارد اجماع داریم ثوب، قیمی است، مرحوم اصفهانی می‌فرماید این اجماع بر يك حکمی در يك موردی است، یعنی اجماع «علي مثلية الشعير» اما این غیر از این است که بگوئیم اجماع داریم که بر مثلی حکم ضمان به مثل مترتب است و آنکه ما دنبالش هستیم این است که ما می‌خواهیم يك اجماعی باشد بر يك حکمی مترتب بر يك عنوانی. بگوئیم حکم چیست؟ ضمان المثل، ضمان المثل مترتب بر چیست؟ بر عنوان کلی مثلی. این غیر از این است که بگوئیم اجماع داریم که گندم مثلی است، ما دنبال این هستیم که بر عنوان کلی مثلی حکم ضمان المثل مترتب باشد و این در اینجا نیست. اشکال سوم اینکه اگر يك مواردی فقها اجماع دارند بر مثلی بودنش، اصلاً این اجماع بر حکم نیست، در کتاب «معالم» آمده است که اجماع زمانی به عنوان دلیل شرعی برای فقیه است که متعلق و معقدش حکم باشد، اگر فقها اجماع کردند این مایع خمر است یا لفظ معنایش این است، فایده و حجیت ندارد. باید اجماع بر حکم اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی باشد. مرحوم اصفهانی می‌فرماید در اینجا وقتی اجماع دارند گندم مثلی است، معنایش این است که می‌خواهند بگویند آن تعریف مثلی بر آن انطباق دارد، در مقابل موارد اختلافی که اختلاف دارند آیا تعریف و ضابطه‌ی مثلی برایش انطباق دارد یا نه؟ اصلاً این اجماع بر حکم نیست تا کاشف از رأی معصوم (علیه السلام) باشد، تا به عنوان یکی از ادله در اینجا مطرح باشد.

بحث ما در این نیست که بگوئیم اجماع باید اثر شرعی داشته باشد، ما از راه اجماع می‌خواهیم حکم امام و رأی امام معصوم را کشف کنیم و اصلاً ملاک حجیت اجماع همین است. شما وقتی اجماع داشتید بر اینکه معنای «صعید» مطلق وجه الارض است شما رأی امام را کشف نکرده‌اید. باید توجه داشت که حتی اجماع بر يك حکم عقلی هم فایده ندارد. اگر همه اجماع کردند که این خون است و خون نجس است پس امام (علیه السلام) می‌گوید هذا نجس، این اجماع فایده‌ای ندارد هر چند با واسطه هم حکم شرعی برایش بار بشود اما اجماع مستقیماً باید روی حکم شرعی بیاید. مرحوم محقق اصفهانی در دنباله‌ی کلامشان می‌فرمایند «و لذا صحّ أن يكون شیئاً قيمياً في عصرٍ لعدم المماثل له نوعاً دون عصرٍ آخر كما في المنسوجات» می‌گوید يك شیئی در يك زمانی چون مماثل ندارد مثل اینهایی که بافته می‌شود از جمله قالی، در زمانی که مماثل داشته باشد، در يك زمانی قیمی و در زمان دیگری مثلی باشد [1]. این سه اشکالی است که مرحوم محقق اصفهانی به شیخ دارد، به نظر ما تمام این اشکالات مرحوم اصفهانی متین است و اشکالات بر مرحوم شیخ در اینجا وارد است. صحیح نیست که سراغ معقد اجماع برویم چون این اجماع کاشف از حکم نیست. اجماع بر حکم نیست، اجماع بر موضوع است و حجیت ندارد. پس ثوبی که يك زمانی ممکن است تمام عقلاء می‌گفتند قیمی است الآن تمام عقلاء می‌گویند مثلی است. حیوان فرض کنید مثل مرغ، مخصوصاً با دستگاه‌هایی که الآن همه جوجه‌ها را به يك وزن در می‌آورند، يك زمانی قیمی بود اما حالا می‌گوئیم مثلی است، اشکالی ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «لا تظنّ بأنه بهذا العنوان ؤخذه من المعصوم حتي يتكلم في تعيين مفهومه بل الظاهر أن طائفة من المضمونات مضمونة بالمثل و طائفة اخري منها مضمونة بالقيمة و اتفاقهم علي مثلية شيءٍ أو قيمته اتفاق منهم علي الحكم لا علي الحكم المترتب علي هذا العنوان. بل يمكن أن يقال: أن اتفاقهم علي مثلية شيءٍ أو قيمية ليس اتفاقاً علي الحكم لكي يكون من الإجماع المصطلح الذي هو أحد الأدلّ علي الحكم الشرعي بل هو في قبال اختلافهم في مثلية شيءٍ و قيمية من حيث انطباق تعريف المثلي و القيمي عليه و عدمه ولذا صحّ أن يكون شيءٍ قيمياً في عصرٍ لعدم المماثل له نوعاً دون عصرٍ آخر كما في المنسوجات في عصرنا فإنه لها أفراد مماثلة من دون زيادة و نقيصة مع أن الثوب و أشباهه كان قيمياً عندهم. وبالجمله: لا تظنّ بإجماع تعبدي علي الحكم فضلاً عن الحكم علي عنوان المثلي و القيمي بمادهم» محمد حسين الإصفهاني، حاشية كتاب المكاسب، ج 1، صص 356 و 357.